



# مفهوم نور

## وجیهه السادات سید محمد

نور در فرهنگ های لغات به معنای روشنایی، فروغ، افروز، روشنایی چراغ و آفتاب، و خلاف ظلمت آمده و جمع آن انوار است.

الشر توتی نور را به مفهوم روشنایی، مقابل تیرگی و تاریکی معنا می کند و می گوید نور کیفیتی است که به وسیله حس بینایی درک می شود و به وساطت آن، اشیاء دیده می شوند.

نور که جمع آن انوار است، شعاع، پرتو، درخشش، جلوه نورانی، روشنایی، چراغانی، آذین بندی، چراغ، لامپ، فانوس، چراغ دریایی معنا می دهد. نور روشنی بخش، پدیدآورنده و سامان دهنده است.

نور در فیزیک، تابش مرئی الکترومغناطیس است که در خلاء با سرعت ۲۹۸ هزار کیلومتر در ثانیه انتشار پیدا می کند. رنگ نور بستگی به طول موج آن دارد. طول موج را بر حسب انگستروم اندازه می گیرند.

نور آن قسمت از طیف الکترومغناطیس است که بر چشم آدمی تأثیری گذارد و دیدن را سبب می شود.

نور نوعی انرژی است و از چشمه های نور مستقیماً به چشم می خورد و یا به اجسام می تابد و از اجسام به چشم انتقال می یابد. در مورد نحوه انتقال نور دو نظریه متفاوت تقریباً همزمان توسعه پیدا نمود: یکی نظریه ذره ای و دیگری نظریه موجی.

اگر از کسی سؤال شود: نور حقیقتاً چیست؟ جواب ساده ای نمی تواند داشته باشد. جسم شناخته شده یا مدل مشخصی که شبیه آن باشد، وجود ندارد؛ ولی لازم نیست فهم هر چیز بر شباهت مبتنی باشد. طبیعت نور کاملاً شناخته شده است.

کلمه "نور" معنایی معروف دارد که علامه طباطبایی در تفسیر المیزان می گوید: نور عبارت است از چیزی که ظاهر بالذات و مظهر غیر است؛ مظهر اجسام قابل دیدن می باشد.

این اولین معنایی است که کلمه نور را برای آن وضع کردند و بعداً به نحو استعاره یا حقیقت ثانوی به طور کلی در هر چیزی که محسوسات را مکشوف می سازد، استعمال نمودند. در نتیجه خود حواس ما را نیز نور یا دارای نور که محسوسات به آن ظاهر می گردد، خواندند؛ مانند حس سامعه و شامه و ذائقه و لامسه. سپس از این هم عمومی تر شده و شامل غیر محسوسات



خلق الله روحی ثم خلق جميع الخلائق من روحی " اولین چیزی که خداوند آفرید، روح من بود و پس همهٔ خلایق را از روح من آفرید.

نجم الدین رازی در رسالهٔ عقل و عشق خود آورده است که: "خلقت الملائکه من النور".

ادعیه نیز به واسطهٔ این که روشنگر راه و واسطهٔ میان خالق و مخلوقات است، نور هستند. در دعاها خداوند "نور نور" و "روشنی بخش نور" و "نوری که برتر از او نور نیست" معرفی شده است.

#### معانی نور در فلسفه:

نور مترادف ضوئه است. فرق آن ها این است که اگر نور ذاتی شیئی باشد، ضوئه نامیده می شود (مثل نور خورشید) و اگر عارض شیئی شده باشد نور نامیده می شود (مثل نور ماه). صوفیان گفته اند: نور وجود حق است، و حکمای اشراق گفته اند: هیچ شیئی در تعریف بی نیاز از نور نیست، زیرا نور عین ظهور است و ظهور نسبت به خفاء مثل وجود نسبت به عدم است؛ پس وجود همان نور و عدم ظلمت است. خداوند نور است و او را نور انوار و نور محیط، نور قیوم، نور مقدس و نور اعظم می نامند. از جنبه دیگر، نور طبیعی به معنی عقل فطری است از این جهت که مجموعه ای از اصول بدیهی است که شک در آن راه ندارد و هنگامی که ذهن متوجه آن می شود، وجود آن مستقیماً برای ذهن فرض می شود. قدامت از این اصطلاح به عناوین مختلف یاد کرده اند. سنت آگوستین عقل را نور طبیعی نامیده است.

هم گردیده و در نتیجه عقل را نوری خواندند که معقولات را ظاهر می کند و همهٔ این اطلاقات با تحلیلی در معنای نور است، که معنایش عبارت است از "ظاهر نفسه ومظهر غیر".

قرشی در قاموس قرآن در تفسیر نور گفته است که ضوئه، نور است و ضیاء نیز به معنی نور است: "من اله غیر الله یاتیکم بضیاء" یعنی کیست معبودی جز خدا که به شما نوری بیاورد. روایات بسیاری از طریق خاص و عام وارد شده مبنی بر این که اولین مخلوق خداوند نور می باشد. هم چنین وارد شده که اولین مخلوق خداوند روح است و یا قلم است و یا عقل است.

عزیزالدین نسفی اعتقاد دارد که

اول چیزی که خداوند متعال بیافرید، روح

محمد<sup>ص</sup> یا نور محمدی بود که ارواح تمام بشر را نیز به تدریج از آن پدید آورد؛ چنان که پیامبر اکرم می فرمایند: "اول ما

در نظام معقول نوری شیخ اشراق همه چیز روی حساب و تقدیر است و حکم و تصادفی در کار نیست.



ساریه، فیض نور اوست. کلمه نور در فلسفه اشراق مترادف با وجود در حکمت متعالیه است. سهروردی به جای لفظ "وجود" در کتاب حکمت الاشراق خود، "نور" را استعمال کرده و عالم هستی را عبارت از یک سلسله انوار می داند که در نورانیت از نظر شدت وضعف و توسط مابین شدت وضعف مختلفند. بدین لحاظ عالم وجود را به انوار قاهره عالیه و انوار سافله و انوار متوسطه تقسیم می نماید که همگی از تجلیات مختلف نور الانوار هستند که بایک یا چندین واسطه یا بدون واسطه از وی تجلی کرده اند و عالم مادی را، چون بهره ای از هستی برده است "ظلمت بحث" و "تاریکی محض" نمی داند، بلکه آن را "طلسم" یا "عاسق" یعنی خالی از نور تعبیر می کند؛ زیرا در مقایسه با عالم عقل و نفس و سایر موجودات مجرده، از نسبت نور کمتری برخوردار است و مثل نسبت ظلمت است به نور. پس هدف همه اشیا و موجودات عالم مادی، همانا رسیدن و اشراق به این "نور مطلق" یا "نور الانوار" است که رستگاری کامل است. روشن ترین و کامل ترین چیز قابل دیدن همانا نور است که همه چیز به وسیله آن دیده می شود. هر چه نور قوی تر باشد، اشیا هم بهتر دیده می شوند. ولی در مورد خداوند این حکم صدق نمی کند بلکه برعکس، هر چه نور او بیشتر باشد،

ابن سینا علم حاصل در نفس را نور یا ضیاء و حکمت خداوند را زیتون و عقل فعال را آتش نامیده است. دکارت در فلسفه خود چنین می گوید که جست و جوی حقیقت نه به کمک فلسفه و دین، بلکه به کمک نور طبیعی است که تعیین کننده آرائی است که هر کس در مورد اشیا می که به دل او می گذرد، به دست می آورد. جهان بینی سهروردی "جهان بینی نوری" است، یعنی او هستی را نور و نور راهستی می داند. در دیدگاه او هر چه هست، یا نور است یا سایه و ظلال نور. این نور که هستی است، واحد و مجرد محض و غیر محسوس است و آن چه محسوس غیر مجرد است، ظل اوست. این نور واحد که "نور الانوار" و هسته هستی در نظامی متقن و روندی قانونمند و حساب شده، در مراتب متفاوت و مظاهر گوناگون منتزل و متجلی می گردد، به حسب مقام و مرتبه تنزل و شدت و ضعف تجلی، اسامی مختلفی می یابد. سهروردی می گوید: هر چه زنده است به ذات خویش، نور مجرد است و هر نور مجردی زنده است به ذات خود، و حق "نور الانوار" است زیرا که خود اعطا کننده حیات و بخشنده نور است؛ ظاهر است به ذات خود و نمودار کننده و آفریننده جمال وجود است که فرمود: "الله نور السموات والارض". نوریت همه انوار





و منشأ حرارت و حرکت است. حرارت، خود موجد قوای شوقی است اعم از عشق و محبت، یا شهوت و غضب؛ حرکت نیز می تواند موجد حرکتی معنوی و روحانی باشد یا حرکت مادی و جسمانی.

سهروردی نورانی ترین و شریف ترین اجسام را "هورخش" می خواند که سلطان انوار حسیه است؛ هم چنان که نور حقیقی روشن کننده جهان وجود است. در نظام معقول نوری شیخ اشراق همه چیز روی حساب و تقدیر است و تحکم و

تصادفی در کار نیست و لذا برای حصول ارتباط و امکان تأثیر و تأثر، بین عالم انوار مجرد محض و عوالم اجسام که با هم تباینی بین دارند، وجود عالمی میانین که هم با عالم مجردات و هم با عالم مادیات متشابه و متجانس باشد، ضروری است. این عالم همان "عالم مثال" است که در جغرافیای روحانی در غرب عالم انوار و شرق عالم اجرام، یعنی حدفاصل آن ها واقع است. در این عالم، عکوس و ظلال هر دو عالم شرقی و غربی به صورت اشباحی که شکل و بُعد ظاهری دارند، اما ماده و مقدار ندارند، متجلی است.

در جهان بینی اشراقی، "عالم مثال" حلقه اتصال و ارتباط عالم ما با عالم انوار است و بسیاری از حوادث و پدیده های عالم ما و اعمال خارق العاده ای چون معجزات انبیاء و کرامات اولیاء و سحر و کواهن و بسیاری از مواعید و معتقدات ادیان چون بعث و حشر و دوزخ و بهشت و برزخ و... بدون قول به وجود این عالم، غیر مبرهن و تعبدی خواهند بود.

اعمال عجیب و غریب حیاتی موجودات زنده، مخصوصاً انسان، بدون قول به وجود نفس ناطقه یا "نور اسفهد انسی" در این جهان بینی توجیه و تبیینی ندارند.

یکی از ارکان حکمت اشراقی، تأیید نظریه افلاطون درباره عالم مثال (در این جا مثل نوری ثابت در عالم انوار یا مثل افلاطونی

کلمه نور در فلسفه اشراق مترادف با وجود در حکمت متعالیه است.

کمتر اورا می بینیم و این به سبب نقص ماست. جامی می گوید: نور وجود حق مانند نور محسوس در عالم مادی است و حقایق و اعیان ثابت به منزله زجاجات گوناگون و تنوعات ظهور حق در آن. حقایق و اعیان ثابت به پسان رنگ های متفاوتند، هم چنان که نمایندگی الوان نور بر حسب الوان زجاج است که حجاب اوست و در نفس او رنگی وجود ندارد؛ اگر زجاج به رنگ سفید است، نور نیز سفید می نماید و اگر کدرو رنگی است، نور نیز همان به نظر آید. این نور بسته به نزدیکی یا دوری هریک از حقایق و اعیان ثابت، ظهوری خاص آن دارد. مثلاً در اعیان عقول و نفوس مجردة، نور وجود در آن مظهر در غایت صفا و نورانیت و بساطت نشان داده می شود و در اعیان جسمانیات که بعید است، نور وجود در آن کثیف می نماید با آن که فی نفسه نه کثیف است و نه لطیف. نور در حکمت اشراق هیئتی است و دارای جسمیت نیست



مادی و معنوی از خداوند متعال نشأت می گیرد. هر چیزی در وجود نور به خداوند بلند مرتبه استناد دارد و هر چیزی که وجودی از ذات او در آن نباشد، حقیقتش صفر است (ظلمت است).

جهان هستی مانند سایه است که بدون جسمی که وجود رابه آن القاء کند، وجود نخواهد داشت. پس اگر جسم از میان برود، سایه نیز کاسته می شود و یا از میان می رود. او منبع نور است، چه در روز در هنگام طلوع خورشید و چه در شب به هنگام تابیدن ماه. از این صعود روایت است که "ان ربکم لیس عنده لیل و لانهار، نورالعرش من نوروجهه" در نزد پروردگار شما شب و روز وجود ندارد، نور عرش از نور وجه اوست. متکلمان و صوفیان در این نکته که تنها پروردگار فاعل همه چیز است، با یکدیگر توافق کامل دارند و بدین سبب مذهبی مبنی بر وحدت وجود ایجاد شد که گفتند وجود "مطلق" خداست و موجودی جز پروردگار در هیچ چیز وجود ندارد، که این خلاف نظر و مذهب جمهور مسلمانان بود.

در فلسفه وحدت وجود اسلامی، جهان عرضی به سایه ای از حقیقت محض کاهش یافته و خدا تنها وجود واقعی منظور شده است که پدیدآورنده هر چه بود و هست و خواهد بود، می باشد. میان خدا و جهان عرضی اصلاً دوگانگی وجود ندارد، اما به سبب نقص آدمی، او نمی تواند این وحدت را میان اشیاء و موجودات ببیند و دریابد. دوگانگی دوجنبه از وجود واحدی

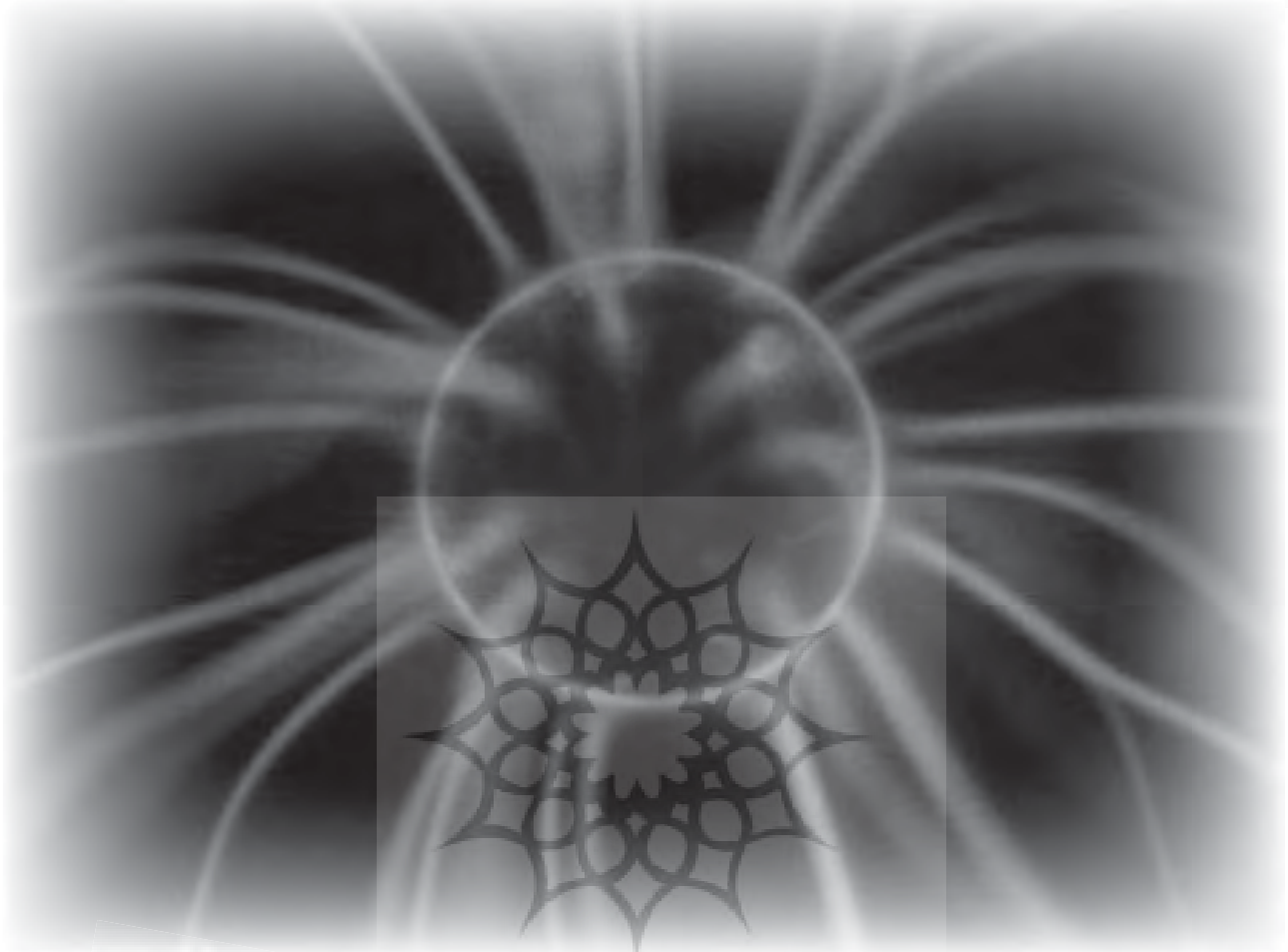


است) و آمیزش آن با "فرشته شناسی مزدایی" است. پس نور از اسماء خداوند است و به معنی ظاهر است به ذات خودش و متقوم به نفسش است و نافذ و مؤثر در غیر است. سپس نور تجلی و بسط پیدا می کند در مراتبی و بر حسب اختلاف مراتب عالم ما و طبقات موجودات، اختلاف پیدا می کند؛ مانند عالم عقول، ملائکه، انسان، حیوان، نبات و جماد. پس شدت وضعی در این طبقات پیدا می کند. دکتر سیدجعفر سجادی در این باره می گوید: "هرگاه همه اشیاء جهان وجود را بررسی کنی، به جز نور محض چیز دیگری را در نیابی که در هستی های عالم مؤثر باشد؛ تأثیر قریب یا بعید. و چون محبت و قهر از ناحیه نور باشد، حرارت و حرکت معلول نور بود. بنابراین حرارت در همه امور غریزی و غیره، مؤثر است که معلول نور است. همه صفات و محامد محصول حرارت است که معلول نور است."

### معانی نور در عرفان اسلامی:

نور اسمی از اسماء الهی است و آن عبارت از تجلی اوست به اسم "الظاهر"؛ یعنی وجود ظاهر در تمام موجودات. و گاهی اطلاق می شود بر هر چه که پنهان را آشکار می سازد، یعنی علوم لدنی و واردات الهی که کون سوی الله را از دل بیرون می اندازد. نور از اسماء الحسنی خداوند است. سوره نوره این نام نامگذاری شده زیرا آیه "الله نور السموات والارض" در آن وجود دارد. نور

چشم نیز نور دارد ولی به انواع عیوب مبتلاست؛ برای مثال غیر خود را رؤیت می کند ولی خود را نه؛ یا ناتوان از رؤیت اشیاء دور یا پنهان است و نیز ظاهر اشیاء را می بیند و نه باطن آن ها را؛ و توانمند در رؤیت اشیاء متناهی است و نه نامتناهی.



نسفی می گوید: این نوراست  
که از چندین دریچه سربرون  
کرده است؛ خود می گوید و  
خود می شنود و خود می دهد  
و خود می گیرد و خود اقرار  
می کند و خود انکار می کند.

مظهر صفات این نوراست و این نورخواست که جمال خود ببیند، پس ملبس به صفت فعل شد و از غیب به شهادت و از وحدت به کثرت آمد و متجلی شد و جمال خود را بدید و صفات و اسامی و افعال خود را مشاهده کرد.

نسفی می گوید: این نوراست که از چندین دریچه سربرون کرده است؛ خود می گوید و خود می شنود و خود می دهد

است نه دو وجود مستقل از هم؛ واحد و کثیر و ظاهر و باطن همه اوست.

چون وجود وهستی هر چیزی باعث ظهور آن چیز برای دیگران است، مصداق تام نورمی باشد؛ و از سوی دیگر چون موجودات امکانی وجودشان به ایجاد خدای تعالی است، پس خدای تعالی کامل ترین مصداق نورمی باشد. او است که ظاهر بالذات و مظهر ماسوای خویش است و هر موجودی به وسیله او ظهورمی یابد و موجود می شود.

پس وجود یکی بیش نیست و این، یک وجود ظاهری دارد و یک وجود باطنی؛ و باطن آن نوراست و این نوراست که جان عالم است و عالم ملامال آن نوراست. نوری است نامحدود و نامتناهی و بحری است بی پایان و بی کران. حیات، علم، اراده و قدرت موجودات از این نوراست؛ بلکه خود همه این نوراست. و ظاهر این وجود، تجلی این نوراست و آئینه این نوراست و



و خود می گیرد و خود اقرار می کند و خود انکار می کند. ای درویش! به این نور باید رسیدن و این نور را می باید دیدن و از این نور در عالم نگاه می باید کردن تا از شرک خلاصی یابی.

همه عالم به نور اوست پیدا

کجا او گردد از عالم هویدا

زهی نادان که او خورشید تابان

به نور شمع جوید در بیابان

ملاصدرا هم خداوند را نوری می داند که موجودات سطوح او هستند.

خواجه عبدالله انصاری در تعریف نور بیان فرموده که: اول نور اسلام است و با اسلام نور خالص است؛ دیگر نور ایمان است و با ایمان نور صدق است. سه دیگر نور احسان است و با احسان نور یقین است؛ این است منازل راه شریعت و مقامات عامه مؤمنان. و باز اهل حقیقت و جوانمردان طریقت را نور دیگر است و حال دیگر. نور فراست است و با نور فراست، نور مکاشفت. باز نور استقامت است و با نور استقامت، نور مشاهدت است. باز نور توحید است و با نور توحید، نور قربت حضرت است. بنده تا در این مقامات بود، بسته روش خویش است؛ از این رو باز گشتن حق آغاز کند، جذبه الهی پیوندد. نورها دست دهد، نور ظلمت و جلال، نور لطف و جمال، نور هیبت، نور غیرت، نور قربت، نور الوهیت، نور هدایت؛ کار به جایی رسد که نور عبودیت در نور ربوبیت ناپدید گردد.

پس می توان از مباحث گذشته به این نتیجه رسید که وحدت وجود همان وحدت نور است و نظام عالم بستگی کامل به وجود نور دارد. به طور کلی اهل عرفان برای صفات مختلفه حق سبحانه، تقدس انواری را معرّف می شمردند که از روشن

ترین که مانند نور مهتاب است شروع می شود تا برسد به نور ذات. بنابراین اصل و قاعده، ذات خداوند نور است زیرا در خودی خود و در هویت خویش محتاج به روشن کننده ای نیست و در تمام ماسوا از عقل اول تا عقل دهم و از عالی ترین اسم و صفت تا نازل ترین آن ها، همه و همه به نور خدا روشن می شود و در قرآن مجید بارها به نور اشاره شده و حق تعالی را نور حقیقی و محض و مطلق دانسته اند و نور، پایه و بنیاد عرفان و حکمت در مشرق زمین می باشد و به همین جهت است که عارفان به نور اهمیت بسیار داده اند.

غزالی در مشکات الانوار در بیان مراتب نور می گوید: مرتبه پای و پست نور، همین نوری است که نزد عوام ظهور می کند و یک امر نسبی است که سبب رؤیت اشیاء است و خود نیز خود به خود دیده می شود، هم چون خورشید. پس نور، هم آشکار است و هم آشکار کننده. چشم نیز نور دارد ولی به انواع عیوب مبتلاست؛ برای مثال غیر خود را رؤیت می کند ولی خود را نه؛ یا ناتوان از رؤیت اشیاء دور یا پنهان است و نیز ظاهر اشیاء را می بیند و نه باطن آن ها را؛ و توانمند در رؤیت اشیاء متناهی است و نه نامتناهی و... و به واسطه این عیوب، غزالی می پرسد: آیا می توان چشم را سزاوار در نور دانست؟ در پاسخ، او چشم دل را جایگزین چشم سر می کند و معتقد است که این چشم که همان عقل یا روح یا نام نفس به آن می دهند، از آلودگی های بالا، به سبب مرتبه والاتری که دارد، بر حذر است؛ یعنی چشم سر خود را رؤیت نمی کند، حال آن که عقل، غیر خود و صفات خود را در می یابد. چشم سر یا ظاهر، نسبت به نور (اصلی) یا نسبت به عقل، حکم سایه و ظلمت را دارد زیرا آن، گزارشگری از گزارشگران عقل است که آن را بر پست ترین خزانه های خود، یعنی خزانه رنگ ها و

وحدت وجود همان وحدت  
نور است و نظام عالم بستگی  
کامل به وجود نور دارد.

شکل ها موکل کرده تا اخبار را به او گزارش دهد؛ هم چنین است تمام حواس پنج گانه.

منابع:

- ۱- حسن عمید، فرهنگ فارسی عمید
- ۲- سعیدالخورى الشرتوتى، اقرب الموارد فى فصیح العربیه والشوارد
- ۳- آذرنوش آذرتاش، فرهنگ معاصر عربی
- ۴- محمد مخلوف حسین، تفسیر کلمات قرآن
- ۵- هیرا استیلمن، شناخت نور
- ۶- رزنیك هالیدی، مبانی نورشناسی نوین
- ۷- محمدحسین طباطبایی، ترجمه تفسیرالمیزان
- ۸- امام محمدبن عمر الزمخشری، الکشاف فى حقائق غوامض التنزیل وعیون الاقاول فى وجوه التأویل
- ۹- عزیزالدین نسفی، کشف الحقایق
- ۱۰- نجم الدین رازی، رساله عقل و عشق
- ۱۱- ابن سینا، الاشارات والتنبیها
- ۱۲- رنه دکارت، فلسفه دکارت
- ۱۳- محمدخالد غفاری، فرهنگ اصطلاحات آثارشایخ شهاب الدین یحیی سهروردی
- ۱۴- سیدجعفر سجادی، شهاب الدین سهروردی و سیری در فلسفه اشراق
- ۱۵- جواد مصلح، مبدأ آفرینش از دیدگاه فلسفه اسلام
- ۱۶- شیخ شهاب الدین سهروردی، حکمت الاشراق
- ۱۷- عبدالرحمن جامی، نقدالنصوص فى شرح نقش النصوص
- ۱۸- هاشم رضی، حکمت خسروانی
- ۱۹- حسن مصطفوی، التحقیق فى کلمات القرآن الکریم
- ۲۰- سیدجعفر سجادی، فرهنگ معارف اسلامی
- ۲۱- شیخ عبدالرزاق کاشانی، فرهنگ واصطلاحات عرفان و تصوف
- ۲۲- محمد غزالی، گامی به سوی تفسیر موضوعی سوره های قرآن کریم
- ۲۳- ت.ج. دیور، تاریخ فلسفه در اسلام، مترجم عباس شوقی
- ۲۴- مرضیه شنکایی، بررسی تطبیقی اسماء الهی
- ۲۵- عزیزالدین نسفی، انسان کامل
- ۲۶- ملاصدرا، کتاب المشاعر
- ۲۷- خواجه عبدالله انصاری، کشف الاسرار

۲۸- Allameh Nasir al-din, Chain of the light of imamat

۲۹- Netton, Lan., Allah Transcendental